استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

نویسنده: مرجان کمال شنبه ۲۰سپتمبر ۲۰۲۵
بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت چهل و هشتم

در این قسمت میرسیم به موضوع حیاتی و نهایت حساس در کشور عزیز ما، افغانستان جنگ دیده و جنگ زده و سخت خسته از جنگ های تحمیلی متعدد که سرزمین زیبای ما را به یک ویرانۀ غم انگیز مبدل نموده و شیرازۀ هستی هموطنان شریف ما را چنان ازهم گسیخت که ده ها سال دیگر ضرورت است تا از آنهمه ظلم و جنایت و خطا و خیانت و جنگ و خونریزی و...، نفسی تازه کرده و به زندگی سرو سامان داد.

در این قسمت روانشاد "مرجان کمال" می پردازند به "ازدواج" کی شیرازۀ هر زندگی را در آن مرز و بوم شکل میدهد:

{ ازدواج از دیدگاه مرجان:

دسامبر 2012

گل مکی با نگاه های خیره و مات و مبهوت و با کشیدن یک آه دور به دراز می گفت:

«مقبول ترین دختر زمان خود بود و آن ها وی را به اولین مرد پیر در مقابل یک موتر 4\4 و یا پیک اپ به فروش رساندند». چند قطره اشک از چشمانش بر رخسارش سرازیر شد و چهرۀ خاک آلود و مات و مبهوتش را کثیف تر ساخت. « ب.ر با یک حالت خسته و درمانده رو به من کرده گفت: یک لحظه برایم بده!

ب. ر، ادامه داد، به همه حال تو خوب میدانی، اگر این واقعه بالای این دختر واقع نمی شد، بالای یکی دیگر ما واقع می شد، در آن صورت برای ما لازم به شِکوَه و شکایت نیست که بگوئیم او بسیار مقبول بود و ما این اندازه خاک آلود.

به همه حال اگر پیردختر شویم به خاطری که هیچ کس نمی خواهد با ما ازدواج کند و بالای ما مصرف کند، باز هم بدبخت خواهیم بود، اگر مقبول باشیم و یا بد شکل، نصیب ما بدبختی است! }

این جملات را که زنده یاد"مرجان کمال" درج کتاب زیبای شان نموده اند، واقعیت های تلخی است که نمی شود آنها را نادیده گرفت و آز آن ساده گذشت.

این رسوم و رواج های تاریخ زده و سخت غم انگیز، هنوز هم گلوی گل های سرسبد جامعه و کشور و خواهران مقاوم ما را می فشارد و از آن مظلومکان تاریخ، به شدت و وفرت قربانی میگیرد. مرد سالاری و یا بهتر گفته شود،"نامرد سالاری" هنوز هم در آن سرزمین بیداد میکند و هم اکنون"طالبان کرام" از کرم خود و از کرم عقائد دینی و مذهبی خود، بهشتی را بر آن جهنم کرده اند. مکتب و درس و تعلیم، ممنوع. کار و تلاش و فعالیت های اجتماعی ممنوع...

بگفتۀ شهید بلخی:

علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع

آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا

مگر"شرع" یک هزار و چهارصد و اندی سال قبل را می شود امروز و در این عصر و زمانه که علم و آموختن علم و فراگرفتن علم و...، از ضروریات اجتناب ناپذیر عصر و زمانۀ ما است، در پستوی خانه ها به زنجیر کشید؟

و این شعر زیبا، رسا و گویا هم تقدیم خواهرک نامراد ما "مرجان کمال" و تمام خواهران دربند کشیده شدۀ ما در داخل افغانستان به خاک و خون کشیده شده:

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
دهانت را میبویند

مبادا گفته باشی دوستت دارم...

دل ات را می بویند

روزگار غریبی ست نازنین

و عشق را

کنار تیرک راه بند

تازیانه میزنند

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد

در این بن بست کج و پیچ سرما

آتش را
به سوخت بار سرود و شعر
فروزان میدارند
به اندیشیدن خطر مکن
روزگار غریبی ست نازنین
آن که بر در میکوبد شب هنگام
به کشتن چراغ آمده است
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنک قصابان اند
بر گذرگاه ها مستقر
با کنده و ساتوری خون آلود
روزگار غریبی ست نازنین
و تبسم را بر لب ها جراحی میکنند
و ترانه را بر دهان
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
کباب قناری
بر آتش سوسن و یاس
روزگار غریبی ست نازنین
ابلیس پیروز است
سور عزای ما را بر سفره نشسته است
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد

و اما باید متذکر شد و فریاد کرد که حقوق حقهٔ بیشتر از نیم نفوس کشور را اگر یکی دو روز، تلف کنید، از آن بیشتر نمی توانید. به پیشینان خود نظری بیندازید و آیندهٔ خود را به تماشا نشینید.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

ادامه دارد...

salamwatanam@gmail.com